



نظام دگرگون‌شونده جهانی و آثارش در منطقه خلیج فارس

* آنچه به نظر خوانندگان ارجمند می‌رسد، متن سخنرانی آقای دکتر پیروز مجتهدزاده در دانشگاه ناتینگهام ترنت (۱۵ فوریه ۱۹۹۵) است که به صورت مقاله تنظیم شده است. آقای دکتر مجتهدزاده مدیرعامل بنیاد پژوهشی یوروسویک لندن، عضو ارشد پژوهشی مرکز مطالعات ژئوپولیتیک و مرزهای بین‌المللی دانشگاه لندن و مشاور دانشگاه سازمان ملل متحد هستند.

از: دکتر پیروز مجتهدزاده - دانشگاه لندن

پیشگفتار

گردد؛ و فروپاشی ساختار ژئواستراتژیک «بیمان و رشو» در پایان آن سال که نه تنها کشورهای بزرگ کمونیستی پیشین، مانند شوروی، یوگسلاوی و چکسلواکی را در هم ریخت، بلکه نظام جهانی دو قطبی را که از فردای جنگ جهان‌گیر دوم پدید آمده بود، نابود کرد. این دگرگونی واقعا بزرگ خلأی در صحنه ژئوپولیتیک جهانی پدید آورد که می‌بایست با سیستم تازه‌ای پر شود؛ شرایط جهانی تازه‌ای که اولویت‌های ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیک نوینی را در پهنه گیتی مطرح سازد. در این جا کوشش خواهد شد نخست نظام دگرگون‌شونده جهانی به اختصار مورد توجه قرار گیرد و آنگاه جلوه‌هایی از تأثیر اولویت‌های دگرگون‌شونده جهانی در چهره ژئوپولیتیک منطقه خلیج فارس، بررسی گردد.

دهه ۱۹۹۰ با یک زلزله سیاسی بزرگ آغاز شد. این زلزله سیاسی دگرگونی‌های همیشگی در ساختار سیاسی ژئوپولیتیک جهانی را شتابان ساخته است؛ ساختاری سیاسی که می‌تواند «سیستم جهانی» یا «نظام جهانی» نام گیرد، یا هر نام دیگری که بیان‌کننده مطالعه روابط ساختاری سلسله‌مراتبی قدرت در جهان باشد. این دگرگونی شتاب‌گیرنده در سیستم ترتیب و توالی قدرت‌ها در جهان، در نتیجه دو رویداد بزرگ در یک سال (۱۹۹۱) واقعیت پیدا کرد: واکنش بی‌سابقه و سریع نظامی جهان در بحران کویت، در سرآغاز سال ۱۹۹۱ که ادعای «جامعه جهانی» را عینیت بخشید تا در روزهای پایانی عمر بلوک کمونیسم، جانشین اصطلاح «دنیا آزاد»

دگرگونی‌های اجتماعی - یعنی دگرگونی‌هایی که در هر يك از جوامع یا کشورها که شمارشان به دویست نزدیک می‌شود - بررسی می‌کند. این روش را می‌توان «فرضیه چندگانگی اجتماعات» نام داد. علوم سیاسی سنتی این روش را نادرست می‌داند و جهان سیاسی را در چارچوب واحدی یکپارچه و جهانی می‌انگارد و می‌کوشد مفهوم «روستای جهانی» را جلوه دهد. این روش را می‌توان «فرضیه یکپارچگی سیاسی جهان» نام داد. دانشمندان جغرافیای سیاسی مانند پیترو تیلور Peter J. Taylor هر دو روش را برای درک جهان دگرگون شونده، نارسا دانسته‌اند.^۱ جغرافیای سیاسی راه سومی را پیش می‌کشد متکی بر اصل از هم گسیخته بودن جهان سیاسی آن گونه که سونل کوهن Saul B. Cohen شرح داده است و من می‌توانم آن را «فرضیه چندگانگی منطقه‌ای جهان سیاسی» بنامم.

يك کشور برای تعیین مقام خود در نظام جهانی، نیازمند آن است که در درجه نخست، عرصه جغرافیایی عرض اندام سیاسی - اقتصادی خود را مشخص کند؛ يك منطقه جغرافیایی با تعاریف کلاسیک جغرافیایی آن. اصطلاح «منطقه» در دانش جغرافیا، به گونه تصادفی مورد استفاده قرار نگرفته است. تعاریف ویژه‌ای برای توجیه این اصطلاح وجود دارد. این مسئله اهمیت علمی زیادی دارد، چرا که نظام جهانی پدیدار شونده به گونه‌ای روزافزون براساس کنش‌ها و واکنش‌ها میان منطقه‌های گوناگون ژئوپولیتیک شکل می‌گیرد. دانشمندان جغرافیای سیاسی همانند کوهن، نظام جهانی را از دید ساختار منطقه‌ای ترتیب و توالی قدرت‌ها در جهان مورد بررسی قرار می‌دهند. وی از تئوری «سرزمین قلبی - سرزمین حاشیه‌ای» از مکیندر Mackinder دوری می‌جوید و جهان را به گونه «مناطق ژئوپولیتیک» و «مناطق ژئواستراتژیک» می‌نگرد. در نوشته‌ای زیر عنوان «جغرافیا و سیاست در جهانی از هم گسیخته»^۲، کوهن تلاش می‌کند سستی زیربنایی ایده یکپارچه بودن جهان سیاسی را برملا سازد که، از دید وی، بسیاری از جغرافیادانان پیشین را گمراه کرده بوده است. او باور دارد که محیط سیاسی از یکپارچگی استراتژیک بی‌بهره است و جهانی است کاملاً از هم گسیخته به صورت شماری از منطقه‌های جغرافیایی. از این فرضیه است که تئوری هرج و مرج جهان سیاسی (chaos theory) هم اکنون به سرعت مورد پذیرش و استقبال جهانی‌اندیشان قرار می‌گیرد. کوهن این روش را بر مفاهیم سنتی «منطقه» در جغرافیا و براساس مفهوم «حرکت» از جغرافیادانان برجسته‌ای چون ژان گاتمن، متکی می‌سازد و يك نظام سلسله مراتبی از منطقه‌ها را در نظر می‌گیرد که به نسبت گستره شمول جغرافیایی، یا جهانی هستند یا محلی. این گونه برخورد با مفهوم «مناطق سیاسی» گویای چگونگی کنش‌ها و واکنش‌ها میان قدرت‌های برتر در ساختار سیاسی گیتی است. وی دو نوع «منطقه» را در جهان سیاسی در نظر می‌گیرد: مناطق ژئواستراتژیک که چارچوبی نیمه جهانی برای کنش‌ها و واکنش‌های قدرت‌های برتر به دست می‌دهند؛ و مناطق ژئوپولیتیک که تقسیمات سیاسی کوچک‌تر در درون مناطق ژئواستراتژیک هستند و از لحاظ يك یا چند پدیده فرهنگی، اقتصادی یا سیاسی، از تجانس بیشتری برخوردارند.

یکی از مهمترین جنبه‌های این روش مطالعه سیستم جهانی آن است که کوهن در دهه ۱۹۷۰ توانست فروریختن جهان دو قطبی و پدید آمدن يك نظام چند قطبی را در جهان ژئوپولیتیک پیش بینی کند. وی تأکید کرد: «تا امروز چهار قدرت رده اول و يك قدرت پدیدار شونده را با دیدگاه‌ها و پیوندهای جهانی می‌توان نشانه کرد که هر يك می‌رود محیطی ژئواستراتژیک برای خود درست کند. این قدرت‌ها عبارتند از ایالات متحده آمریکا، اتحاد جماهیر شوروی، بازار مشترک اروپا، جمهوری خلق چین و قدرت پدیدار شونده ژاپن»^۳.

فروپاشی نظام دو قطبی، ناگزیر، وضعی را سبب شده است که در آن نه تنها پویایی ژئوپولیتیک جهانی جهت‌گیری‌های تازه‌ای را می‌طلبد، بلکه بسیاری از مفاهیم ژئوپولیتیک را نیازمند توجیه‌های تازه‌ای کرده است. بیش از این نمی‌توان جهان سیاسی را از دید توانمندی اقتصادی منطقه‌ها و ملت‌ها به صورت کشورهای جهان اول، دوم، سوم، و چهارم و پنجم بخش‌بندی کرد.^۴ همچنین، دیگر نمی‌توان جهان را در چارچوب‌های مفاهیم ژئواکونومیک به «شمال» و «جنوب» تقسیم نمود چرا که شمار زیادی از کشورهای سنتی جنوبی، دگرگونی‌های اقتصادی گسترده‌ای یافته‌اند و بیش از این نمی‌توانند در زمره فقیران «جنوب» به شمار آیند.

از سوی دیگر، با مرگ «خاور» سیاسی، «باختر» سیاسی نیز پویایی راستین خود را از دست داده است و اکنون در وضعی قرار گرفته‌ایم که نیازمند یافتن اصطلاحاتی تازه برای بیان محیط‌هایی تازه هستیم که بتواند چنان‌ترین مفاهیم و اصطلاحات کهن «خاور» و «باختر» شود. اگر به آهنگ آرام جدایی‌هایی که در دنیای سنتی «باختر» سیاسی شکل می‌گیرد، بیشتر توجه شود، این وضع چشمگیرتر خواهد بود. چنین می‌نماید که اتحادیه اروپا و ایالات متحده آمریکا آهسته آهسته از هم دور می‌شوند و هر يك هویت ژئوپولیتیک جداگانه‌ای برای خود پیدا می‌کند. نه تنها ایالات متحده آمریکا و اتحادیه اروپا هم اکنون در مورد بسیاری از سیاست‌های جهانی، از جمله در قبال درگیری‌های سرزمین‌های یوگسلاوی پیشین، با هم توافق ندارند و در چگونگی نقش‌آفرینی نظامی خود زیر چتر سازمان ملل متحد نمی‌توانند بار دیگر هم‌اوا شوند؛ بلکه پس از باختن نسبتاً کامل منطقه نفتی بر ارزش خلیج فارس به ایالات متحده در جریان بحران ۹۱-۱۹۹۰ کویت، اتحادیه اروپا می‌کوشد بخشی از جای پاهای از دست رفته‌اش را در این منطقه به دست آورد. برای نمونه، تلاش فرانسه در نیمه دوم سال ۱۹۹۴، برای خارج کردن عراق از انزوا و محاصره، نه تنها با مواضع اعلام شده ایالات متحده برخورد پیدا کرد، بلکه سستی افسانه «اتحاد» را در آنچه اخیراً به عنوان «جامعه جهانی» مصطلح شده، به نمایش درآورد و نیاز به مطالعه واقع‌گرایانه دگرگونی‌هایی که جهان ژئوپولیتیک امروز و فردا را شکل می‌دهد، جلوه‌گر ساخت. در همان حال، ادامه استفاده از اصطلاح «باختر» در معنای صرفاً جغرافیایی آن می‌تواند در برابر اصطلاحات «خاور دور» و «خاور میانه» که بیشتر جنبه ژئوپولیتیک دارد، توجیه شود. همچنین اصطلاحاتی را باید جست که گویای ساختار سیاسی شکل‌گرفته‌ای که جای «خاور» و «باختر» سیاسی سنتی را می‌گیرد باشد. درحالی که علیرغم مرگ «خاور» سیاسی، مشرق زمین همچنان به گونه «خاورمیانه» و «خاور دور» (به نسبت دوری سرزمین‌ها نسبت به باختر زمین) تقسیم می‌شود، «باختر» نیز، به گمان، راهی سرمنزلی است که چاره‌ای جز تقسیم آن میان «باختر دور» یعنی نفتا و قاره آمریکا، «باختر میانه» یعنی اتحادیه اروپا، و «باختر نزدیک» متشکل از بلوک کشورهای اروپای خاوری و فدراسیون روسیه (به نسبت دوری و نزدیکی سرزمین‌ها نسبت به خاور زمین) باقی نمی‌ماند.

مفهوم منطقه ژئوپولیتیک

دانشمندان جغرافیای سیاسی می‌توانند راه‌های چندی را برای بررسی و روی نقشه آوردن سیستم جهانی پدیدار شونده، مورد توجه قرار دهند. علوم اجتماعی سنتی «نظام جهانی» را از دید مفهوم ساختن

جهان میان تمدن‌ها (دین‌ها) و عامل برخورد میان آنها و شکست و نابودی یکی یا همه آن‌ها قلمداد کنند.

فروریختن نظام پیشین دو قطبی زمینه را آماده ساخته است که نظام دگرگون شونده جهانی نشانه‌هایی در گرایش به سوی یک ساختار بین‌المللی چند قطبی سیاسی - اقتصادی آشکار سازد، البته نه دقیقاً آن‌گونه که کوهن پیش‌بینی کرده بود، بلکه به صورت پیدایش گروه‌بندی‌های رقابت‌کننده اقتصادی در منطقه‌های سیاسی - اقتصادی گوناگون. پایان جنگ سرد همزمان بود با فزونی گرفتن رقابت‌های اقتصادی میان آمریکای شمالی، اروپای باختری و کرانه‌های اقیانوس آرام. پیروزی‌های اقتصادی اتحادیه اروپا قدرت‌های دیگر را تشویق کرد که دست به گروه‌بندی‌های اقتصادی تازه‌ای در منطقه‌های خود بزنند. این گروه‌ها، پیشرفت‌های اقتصادی درون گروهی و رقابت‌های اقتصادی جهانی را هدف دارند، ولی همین که به گونه‌یک گروه در یک منطقه رسمیت پیدا کنند، به صورت یکان‌هایی ژئواستراتژیک یا ژئوپولیتیک، به نسبت گستره رابطه‌ها و پیوندهای جهانی یا منطقه‌ای، درمی‌آیند. به گفته دیگر، گرچه اقتصاد پیوند دهنده اعضای هر یک از این گروه‌هاست، موجودیت هر یک موجودیتی سیاسی - جغرافیایی است. تاکنون، ایالات متحده با کانادا و مکزیک همدستان شده و «منطقه بازرگانی آزاد آمریکای شمالی» (نفتا) (NAFTA) North American Free Trade Area را به وجود آورده‌اند با این امید که این تشکیلات سرانجام همه کشورهای قاره آمریکا را دربرگیرد. هفده اقتصاد شکوفای آسیای جنوب خاوری گرد هم آمده و گروه اقتصادی «اتحادیه ملت‌های آسیای جنوب خاوری» (آسه‌ان) (ASEAN) Association of South - East Asian Nations را تشکیل داده‌اند البته همراه ژاپن، به عنوان یک متحد برخوردار از مقام رهبری این تشکیلات درآینده.

پدید آمدن این منطقه‌های بسیار بزرگ سیاسی - اقتصادی تردیدی بر جای نمی‌گذارد که نظام دگرگون شونده جهانی چگونه آماده نقش‌آفرینی در صحنه ژئوپولیتیک جهانی قرن بیست و یکم می‌شود. اگر قرار باشد این دگرگونی را براساس مدل پیشنهادی کوهن ارزیابی کنیم، بدون شک به این نتیجه می‌رسیم که نظام جهانی ساختاری است که براساس پیدا شدن سه منطقه ژئواستراتژیک شکل می‌گیرد: اتحادیه اروپا، نفتا و آسه‌ان، با دست کم دو منطقه احتمالی دیگر که برگرد روسیه و چین شکل خواهند گرفت و احتمالاً جنبه ژئواستراتژیک خواهند داشت. روی این نقشه سیاسی شکل گیرنده، می‌توان پدیدار شدن شماری از منطقه‌های ژئوپولیتیک را با تعاریفی که کوهن پیشنهاد کرده است، تشخیص داد.

گرچه «ملت‌های مستقل مشترك المنافع» (سین) (CIN) Commonwealth of Independent Nations مرکب از روسیه و کشورهای اسلامی و اسلاو ممکن است به همین گونه برای آینده دوام پیدا نکند، این احتمال وجود دارد که رقابت‌ها و تشویق‌ها از سوی دیگر منطقه‌های ژئواستراتژیک پیدایش گروه‌بندی تازه‌ای را میان روسیه و ملت‌های اروپای خاوری سبب گردد. البته کشورهای اروپای خاوری در حال حاضر تلاش دارند به ناتو و اتحادیه اروپا بپیوندند. کشورهای مسلمان آسیای مرکزی نیز راهی ندارند جز اینکه سرانجام، در اندیشه یک گروه‌بندی اقتصادی برخوردار از منطق ژئوپولیتیک میان خود و دیگر کشورهای آسیای مرکزی شوند که عضو شوروی پیشین نبوده‌اند، یعنی افغانستان و ایران (خراسان). همچنین، اقتصاد در حال گسترش چین، توأم با دورنمای یکپارچگی دوباره این کشور با هنگ کنگ و تایوان، زمینه را آماده آن خواهد ساخت که این قدرت، همراه با برخی دیگر از اقتصادها در منطقه، یک گروه‌بندی اقتصادی بزرگ و یک منطقه

مهمترین ویژگی این مدل در قیاس با مدل‌های پیشین را باید در گستردگی دیالکتیک کشش‌ها و کوشش‌های درون - منطقه‌ای و جهانی، هم از دید افقی و هم از دید عمودی، میان کشورها و منطقه‌ها در رده‌های گوناگون از نظام سلسله مراتبی قدرت جستجو کرد.

در تجدید نظری که کوهن در سال ۱۹۸۲ در این نظریه به عمل آورده، روی پیدایش قدرت‌های رده دوم در نظام سلسله مراتبی قدرت در جهان سیاسی تأکید زیادی شده است. هندوستان، ایران، اسرائیل، برزیل، نیجریه و ۲۳ کشور دیگر در این نظریه به عنوان قدرت‌های جای گیرنده در رده دوم قدرت در نظام سلسله مراتبی معرفی شده‌اند که امکانات فراوانی برای گسترش نفوذ در آن سوی مرزهای خود دارند. آنچه این پیش‌بینی کم داشت، قرار گرفتن قدرت‌ها از رده‌های گوناگون در گروه‌بندی‌های منطقه‌ای بود که هم اکنون چهره اصلی نظام ژئوپولیتیک جهانی را تکمیل می‌کند. با این حال، گرچه دگرگونی‌های اخیر در اروپای اسلاو سبب فروریختن منطقه ژئواستراتژیک بلوک پیمان ورشو شده، بویایی ساختار سیاسی مدل کوهن دگرگونی چشمگیری پیدا نکرده است. در حقیقت، اصل دیالکتیک کشش‌ها و کوشش‌های درون - منطقه‌ای و جهانی که او مطرح ساخته، در نتیجه نوسان‌های افقی و عمودی اخیر در شمار و گستره جغرافیایی قدرت‌ها از رده‌های گوناگون، عوض نشده است جز این که قدرت‌های رده اول و دوم در گروه‌بندی‌های منطقه‌ای نقش‌آفرینی می‌کنند.

روی نقشه آوردن نظام دگرگون شونده جهانی

پرسشی که توجه جهانی‌اندیشان را پس از فروپاشی نظام دو قطبی به خود جلب کرده این است که چگونه باید ساختار سیاسی پدیدار شونده در جهان را مورد بررسی قرار داد. واقعیت‌های ژئوپولیتیک نوین، موازنه نیروهای دگرگون‌کننده چهره سیاسی جهان را تغییر داده است و جهانی‌اندیشان دیدگاه‌های تازه‌ای را به میان آورده‌اند که جهان سیاسی کنونی ما را می‌تواند، به گونه‌هایی، روی نقشه آورد. این ما هستیم که به اتکای این دیدگاه‌ها می‌توانیم تصمیم بگیریم جهان سیاسی کنونی ما جهانی باشد تک قطبی به ریاست عالی ایالات متحده آمریکا در مقام زاندارم گیتی، زیر عنوان «نظام نوین جهانی» آن‌گونه که جرج بوش و جیمز بیکر پیشنهاد کردند؛ جهانی باشد سیاسی که، به گفته دست راستی‌هایی افراطی چون ساموئل هانتینگتن، «برخورد تمدن‌ها» در آن سرانجام تاریخ بشر تمدن را به نابودی خواهد کشید؛ یا جهانی باشد که شاهد نخستین مراحل قوام گرفتن یک نظام چند قطبی سیاسی - اقتصادی است. نظریات چندی وجود دارد که طبیعت و گستره مفهومی نظام پدیدار شونده جهانی را مطرح می‌کند. صاحبان برخی از آنها از آینده‌های سیاه و تاریک سخن می‌گویند، ولی بیشترشان ترجیح می‌دهند خوش‌خیالی یا بدبینی‌ها را دوراندازند و حقایق لمس‌شدنی را مورد توجه و مطالعه قرار دهند.

آنچه در صحنه ژئوپولیتیک جهانی در دهه ۱۹۹۰ لمس شدنی است این حقیقت است که مرگ جهان ژئوپولیتیک دو قطبی متکی بر تفاوت یا رقابت‌های ایدئولوژیک، راه را برای پدید آمدن یک نظام جمعی تر هموار ساخته است. در عین حال، نیرویی که در جهان اسلام می‌کوشد پی‌گیری‌های ایدئولوژیک را دوباره به بستر اصلی نظام ژئوپولیتیک جهانی بازگرداند، گرچه در ایران قدرت را به دست آورده است، هنوز راه درازی در پیش دارد تا اثرگذاری ژرف بر نظام ژئوپولیتیک دگرگون شونده کنونی در جهان را نمایان سازد. این وضع خلاف ادعاهای سست دست راستی‌های افراطی در باختر همچون گنگریج و هانتینگتن است که می‌کوشند این تلاش درونی در دنیای اسلام را یک پدیده تقسیم‌کننده

شرایط جهانی می‌شود تا تصمیم‌گیری‌های داخلی. این جهانی شدن نظام اقتصادی، همراه با اقتصادی شدن نظام ژئوپولیتیک جهانی، چهره‌ای از ساختار ژئوپولیتیک جهانی را نمایان می‌سازد که هنوز هم دچار ابهام‌هایی است و می‌تواند سبب گمراهی‌هایی شود. برای مثال، ایالات متحده در همان حال که می‌کوشد گروه بندی بزرگ نفتا را به سراسر قاره آمریکا گسترش دهد، سرگرم ایجاد نوع دیگری از قول و قرارها برای دسته بندی اقتصادی میان آمریکا و آسیای خاوری است. در توافق‌های نوامبر ۱۹۹۴، قرار شد که اعضای نفتا با هر سه کشور چین (جمهوری خلق چین، تایوان و هنگ کنگ)، با شیلی در آمریکای جنوبی، با ژاپن و کره جنوبی در خاور دور، با شش کشور آسیای جنوب خاوری (اندونزی، مالزی، فیلیپین، سنگاپور، تایلند و برونئی) و سه کشور اقیانوسیه (استرالیا، نیوزیلند و گینه نو) تشکیلاتی به نام همکاری اقتصادی آسیا - اقیانوس آرام (ای پک) (APEC) Economic Cooperation به وجود آورند که بتواند تا سال ۲۰۲۰ تبادل سرمایه و بازرگانی را در درون خود کاملاً رایج سازد.

شمار دیگری از سازمان‌های اقتصادی منطقه‌ای وجود دارند که از لحاظ شمار اعضاء و گستره جغرافیایی، سرنوشتشان دستخوش تحول و دگرگونی خواهد بود. یکی از این تشکیلات «سازمان همکاری اقتصادی (اكو) Economic Cooperation Organization (ECO)» است که ایران، ترکیه، پاکستان، قزاقستان، ازبکستان، تاجیکستان، آذربایجان، ترکمنستان و قرقیزستان در آن عضویت دارند و یک جای خالی نیز برای افغانستان در نظر گرفته شده که در آینده بتواند بدان بپیوندد. این تشکیلات که بیش از سی سال عمر دارد (البته در گذشته تنها با شرکت ایران، ترکیه و پاکستان) هنوز نتوانسته چهره‌ای جدی به خود گیرد و برای یافتن کارایی ضروری ناچار است برخی دگرگونی‌های کمی و کیفی منطقی را تجربه کند تا شایستگی نقش آفرینی جدی در نظام جهانی قرن بیست و یکم را بیابد. تشکیلات دیگری نیز وجود دارد به نام شورای همکاری خلیج فارس با شرکت کویت، عربستان سعودی، بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان. این سازمان بیشتر جنبه سیاسی دارد تا اقتصادی و نشانه‌های زیادی از عدم اتحاد واقعی و دچار شدن به دگرگونی‌های کمی و کیفی را نمایان می‌سازد.

منطقه ژئوپولیتیک خلیج فارس

در میان مناطق ژئوپولیتیک، بنا به تعاریف کوهن، منطقه خلیج فارس نمونه شایان توجهی است. این منطقه ملت‌هایی را در برمی‌گیرد که، گرچه در پاره‌ای از ویژگی‌های فرهنگی و جغرافیایی متفاوتند، در بسیاری از موارد دیگر مشابهت دارند. سرنوشت مردم این منطقه از دید کلی زمینه‌های فرهنگی، چارچوب کلی زندگی اقتصادی و حساسیت‌های استراتژیک با هم گره خورده است. این منطقه شامل ایران، عراق، کویت، عربستان سعودی، بحرین، قطر، امارات عربی متحده و عمان است. این منطقه وجوه مشترک بسیار اندکی با قدرت‌هایی دارد که خارج از محدوده جغرافیایی و خارج از گستره تلاش‌های اقتصادی آن هستند. کنش‌ها و واکنش‌های اصلی در این منطقه جنبه اقتصادی دارد و در ارتباط با مهمترین مناطق صنعتی مصرف‌کننده نفت در جهان است و حساسترین وجه سیاسی اش جنبه‌ای استراتژیک دارد و مربوط به امنیت بازرگانی نفت است که ممر زندگی منطقه به شمار می‌رود. قدرت‌های ماورای منطقه‌ای که نه دریافت پوشش اجتماعی - فرهنگی کلی منطقه می‌گنجند و نه یاران بازرگانی مهم کشورهای منطقه هستند، نمی‌توانند شریک پدیده‌های محیطی باشند که خلیج فارس را به

● فروپاشی نظام دوقطبی، وضعی را پدید آورده است که در آن نه تنها بویاتی ژئوپولیتیک جهانی جهت‌گیری‌های تازه‌ای یافته، بلکه بسیاری از مفاهیم ژئوپولیتیک را نیازمند توجیه‌های تازه کرده است.

● بیش از این نمی‌توان جهان سیاسی را از دید توانمندی اقتصادی مناطق و ملت‌ها به صورت جهان اول، دوم، سوم، چهارم و پنجم بخش بندی کرد یا دنیا را در چارچوب مفاهیم ژئواکونومیک به «شمال» و «جنوب» تقسیم نمود.

● همگام با مرگ «خاور» سیاسی، رقابت‌های ایدئولوژیک در نظام جهانی جای خود را به رقابت‌های اقتصادی کمرشکن داده است و آنچه زمانی اقتصاد «سرمایه‌داری» خوانده می‌شد، امروز به گونه «نظام اقتصادی جهانی» بر سراسر گیتی سایه می‌افکند.

● از آنجا که به شهادت تاریخ، عربان پیوسته بزرگترین منبع ناامنی برای عربان بوده‌اند، اعتبار اندکی برای افسانه «پان عربیسم» باقی می‌ماند، چه رسد به این ادعا که امنیت همه عربها «واقعیتی یکپارچه» است. اصطلاح «جهان عرب» نیز نه بازگوینده یک محیط جغرافیایی هماهنگ است و نه یک ساختار سیاسی یا اقتصادی متجانس.

ژئواستراتژیک تازه را به وجود آورد. بقای دیگر ملت‌ها در این نظام در حال پیدایش جهانی، بدون تردید، به درک شرایط جهان ژئوپولیتیک دگرگون شونده از سوی آنان بستگی خواهد داشت و نیز به توانایی آنها در ایجاد گروه‌های اقتصادی منطقه‌ای در منطقه‌های ویژه خودشان.

این اقتصادی شدن نظام جهانی، به موازات جهانی شدن نظام اقتصاد آزاد پیش می‌رود. دوران تکنوسلوزی پیشرفته، وابستگی متقابل اقتصادی دولت‌های ملی را، به گونه‌ای غیر قابل بازگشت، افزایش داده است. همگام با مرگ «خاور» سیاسی، رقابت‌های ایدئولوژیک در نظام جهانی جای خود را به رقابت‌های اقتصادی کمرشکنی داده است و آنچه زمانی اقتصاد «کاپیتالیستی» خوانده می‌شد، امروز به گونه «نظام اقتصادی جهانی» بر سراسر گیتی چیرگی می‌یابد. این نظام اقتصادی همراه آنچه «تاجریزم - ریگانیزم» نامیده می‌شود، بسیاری از موازین اخلاقی - اجتماعی تجویز شده از سوی لیبرال - سوسیالیزم را نادیده گرفته است. این نظام اقتصادی - اجتماعی مکانیزم عرضه و تقاضا را اصل، خصوصی‌سازی و لغو سوبسیدی‌ها و عدم دخالت دولت به سود ناتوانان در برابر توانگران را ضروری، رفع موانع قانونی در راه سودبری‌های کلان و وضع قوانین مالیاتی آسان به سود سرمایه‌داران و برای تشویق سرمایه‌گذاری از سوی آنان را وسیله، و حکومت اقتصادی بازار را حتمی می‌داند.

از سوی دیگر، مبادله بازرگانی بین‌المللی - که در نتیجه اجرای کامل گات (GATT) General Agreement on Trade and Tariff گرفته شد - در چارچوب این سیستم اقتصادی جهانی، جنبه‌های درخور توجهی از حاکمیت اقتصادی دولت‌های ملی را از میان برده است. هرچه بیشتر می‌گذرد اقتصاد کشورها بیشتر تابع

ناخالص ملی خود را در سال ۱۹۹۳ صرف هزینه‌های نظامی کرد، عربستان سعودی ۱۳/۱٪، کویت ۱۲/۱٪، عمان ۱۵/۳٪ و امارات عربی متحده بیش از ده درصد درآمد ناخالص ملی خود را در همان سال به هزینه‌های نظامی اختصاص دادند.^۶ این وضع سبب پیدایش فاصله نسبی چشمگیری میان قدرت نظامی کشورهای کرانه‌ای خلیج فارس گشته و موجب شده است نیروهای نظامی کشورهای کوچک‌تر منطقه، به نسبت جمعیت آنها، به گونه خطرناکی از نیروهای نظامی همسایگان پر جمعیت آنها بزرگتر شود. همین شرایط دگرگون شده، به صورت منبع تحریک تازه‌ای در منطقه درآمده است و قدرت‌های بزرگتر منطقه را ناچار می‌سازد برای بازگرداندن توازن نسبی قوا به منطقه تلاش کنند.

با وجود موفقیت در ایجاد برتری نظامی نسبت به ایران در منطقه، ایجاد برتری استراتژیک نسبت به ایران میسر نشده است. موقع برتر جغرافیایی ایران در منطقه (مانند خط کرانه‌ای درازش که از مجموع خطوط کرانه‌ای کشورهای عربی منطقه طولانی‌تر است، جمعیتش که از جمعیت همه کشورهای عربی آسیا بیشتر است، امکاناتش برای اعمال کنترل بر بخش اعظم آبهای خلیج فارس، و جایگاه استراتژیک بسیار حساس جزایرش - قشم، هنگام، هرمز، لارک، تنب بزرگ و ابوموسی - در برابر تنها راه ورودی و خروجی خلیج فارس) به هیچ وجه اجازه برتری استراتژیک دیگران نسبت به ایران را نمی‌دهد، مگر آنکه توصیف جغرافیایی منطقه دگرگونی بنیادی یابد که آن هم عملی نیست.

۲- معرفی سیستم امنیتی برای منطقه

در پی بحران کویت، اندیشه ایجاد یک سیستم امنیتی برای خلیج فارس در واشنگتن نیرو گرفت. هنگام طرح این اندیشه، رهبران ایالات متحده منابع ناامنی در منطقه را معرفی نکردند. با این حال، با تشویق کردن مصر و سوریه برای پیوستن به این سیستم امنیتی، با شرکت و به هزینه کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس و بدون حضور ایران و عراق، منابع ناامنی مورد نظر آنان تلویحاً معرفی شدند. این گمان که ایران یا عراق سبب هرگونه ناامنی در خلیج فارس باشند، درحال حاضر، غیر واقعی به نظر می‌رسد. عراق تنها هنگامی می‌تواند ادعاهای کهنه شده سرزمینی خود را نسبت به همسایگان تجدید کند که به قدرت نظامی و اعتماد به نفس پیش از بحران کویت بازگردد؛ و این احتمال برای آینده قابل پیش‌بینی وجود ندارد.

ایران، از تاریخ حل مسئله اختلافات سرزمینی اش با دیگران در مورد بحرین (۱۹۷۰) و جزایر سه گانه (۱۹۷۱)، هیچ ادعای سرزمینی و مرزی نسبت به همسایگان مطرح نساخته است. فراخوانی انقلابی ایران برای بازگشت به ارزش‌های اسلامی هرگز در برگیرنده تهدید نظامی یا سرزمینی نسبت به هیچ کشوری نبوده است. گذشته از این، توجه به این حقیقت که زندگی اقتصادی ایران بستگی حیاتی به امنیت خلیج فارس دارد، این گمان را باطل می‌سازد که ایران امنیت منطقه را بر هم خواهد زد. به این دلایل باید بدانیم که (ندیشه ایجاد یک سیستم امنیتی در خلیج فارس با شرکت مصر و سوریه و کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس بدون حضور ایران و عراق ناشی از ضرورت یا فوریت استراتژیک زمان و منطقه نیست. به همین علت است که، حتی ایالات متحده باور ندارد سیستم امنیتی با شرکت کشورهای شورای همکاری خلیج فارس و مصر و سوریه بتواند، برای مثال، از خطر مجدد یک عراق نیرومند برای موجودیت کویت جلوگیری کند. از این روست که با امضای قراردادهای دفاعی جداگانه با کویت و بحرین و برخی دیگر از امارات، به ناچار مسئولیت دفاع از موجودیت هر یک از آنان را خود به عهده می‌گیرد. هم مصر و هم سوریه قدرت‌های خارج از منطقه هستند، بی‌بهره از

گونه یک منطقه ژئوپولیتیک جدا از دیگر مناطق معرفی می‌کند. با این حال، نظام دگرگون شونده دهه ۱۹۹۰ بر این منطقه اثر گذارده و اولویت‌های سیاسی و استراتژیک این منطقه را عمیقاً دگرگون ساخته است. در این اولویت‌ها، نگرانی نسبت به تهدید نظامی خارج از منطقه به ویژه از سوی شوروی پیشین، جای خود را به تنش‌های فزاینده منطقه‌ای ناشی از بالا گرفتن چالش‌های سرزمینی و مرزی، داده است. نمادهای این شرایط دگرگون شده، نیاز به مطالعه آثار حساسیت‌های نوین بر جغرافیای سیاسی خلیج فارس را افزایش داده است. مهمترین نمادهای شرایط نوین را می‌توان به صورت زیر دسته‌بندی کرد: دگرگون شدن توازن قوا؛ معرفی یک سیستم امنیتی برای منطقه؛ و تلاش برای دگرگون ساختن سازمان سرزمینی و مرزی در منطقه.

۱- دگرگون شدن موازنه نیروها

به دنبال بحران کویت (۹۱-۱۹۹۰)، توازن نیروها در منطقه خلیج فارس دستخوش دگرگونی زیادی شد. این دگرگونی ایالات متحده آمریکا را به عنوان بزرگ‌ترین نیروی نظامی حاضر در منطقه معرفی کرده است که دست در دست کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، در رده نخست سلسله مراتب قدرت در منطقه قرار دارد. ایران در رده دوم و عراق در رده سوم است. در صورت خروج نیروهای ایالات متحده از منطقه، این توازن دوباره دچار دگرگونی می‌شود و ایران در جایگاه نخستین قرار خواهد گرفت؛ شورای همکاری خلیج فارس در رده دوم و عراق نیز در رده سوم خواهند بود البته باید این نکته را افزود که این رده‌بندی‌ها بیشتر جنبه نظری دارد تا عملی، چرا که شورای همکاری خلیج فارس هنوز برای اثبات یکپارچگی سیاسی خود با مشکلات زیادی روبروست، چه رسد به یکپارچگی نظامی و استراتژیک. از سوی دیگر، باید توجه داشت که در بررسی توازن قوا در یک منطقه، تنها حجم و گستردگی نیروهای مسلح شرط نیست، بلکه استعداد رزمی یا دفاعی کشورها را نیز باید در نظر گرفت. امکانات جمعیتی، اقتصادی، استراتژیک و جغرافیایی کشورها باید در این بررسی‌ها مورد توجه قرار گیرد، همچنین استعدادهای بالقوه هر یک از کشورهای مورد بحث.

اقدامات نظامی اتحادیه رهبری شده از سوی ایالات متحده در بحران کویت، همتا نداشت، چه از نظر گستردگی و کمی و چه از لحاظ سرعت انتقال سرباز و جنگ‌افزارهای سنگین و پیشرفته. این تحول استراتژیک بی‌همتا به تداوم حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس انجامید، گرچه وعده‌های قاطع واشنگتن دایر بر موقتی بودن این حضور بود. این مسئله سبب دگرگونی استراتژیک بنیادی در منطقه شد. نه تنها خلیج فارس یکی از بزرگترین نیروهای نظامی خود (عراق) را از دست داد که ادعا می‌شد در پایان دهه ۱۹۸۰ چهارمین نیروی نظامی جهان بوده، بلکه توان مالی خلیج فارس نیز از کف رفت و ثروتمندان سنتی منطقه مانند عربستان سعودی، کویت و برخی دیگر از کشورهای منطقه، به جمع بدهکاران جهان پیوستند. ایالات متحده، درحال حاضر، می‌کوشد از نفوذ ایران و عراق که دشمن منافع باختر زمین در خلیج فارس شناخته می‌شوند، جلوگیری کند و احتمال بروز خطر و تهدید نسبت به یاران غرب در منطقه، از سوی هر یک از این قدرت‌ها را کاهش دهد.^۵ در این راستا، گذشته از تقویت و تازه‌سازی حضور نظامی نیرومند خود در منطقه، ایالات متحده شش کشور عضو شورای همکاری خلیج فارس را تا دندان مسلح کرده است، به این امید که توازن نظامی تازه‌ای به سود شش کشور یاد شده در منطقه به وجود آورد. این سیاست، اروپا و دیگر اسلحه‌فروشان را تشویق کرده است تا آنجا که عملی باشد به این شش کشور اسلحه بفروشد. درحالی که ایران تنها ۴/۲٪ درآمد

چندپارچگی حکومت‌های عربی است. نه تنها عربستان سعودی و کویت و امارات ثروت‌های نقدی دهه ۱۹۷۰ را ندارند تا هزینه‌های پایان‌ناپذیر نگهداری نامحدود نیروهای نظامی بیگانه را در منطقه خلیج فارس تأمین کنند، بلکه عوامل مهمتری در کار است که از جدی شدن این طرح جلوگیری می‌نماید. مهمترین عوامل از این دست عبارت است از:

الف - دنیای عرب از فردای جنگ جهان‌گیر دوم گرفتار رقابت‌های سیاسی فراوانی شده است: میان مصر، سوریه، عراق و عربستان سعودی برای رهبری همه عربان به بهانه تلاش در راه رسیدن به یکپارچگی عربی یا «پان عربیزم». در عین حال، همین افسانه «پان عربیزم» بعنوان عاملی سیاسی همچنان رقابت‌ها را بر سر رهبری عربان تشویق می‌کند. عربستان سعودی یکی از بازیگران اصلی در زمینه این رقابت‌ها روی صحنه سیاسی دنیای عرب است. عربستان سعودی، از سوی دیگر، شبه جزیره عربستان را منطقه ژئوپولیتیک اصلی خود می‌شمارد. چیرگی نظامی یا حضور نظامی رقیبان عربستان در دنیای عرب (مصر و سوریه) در این منطقه به دشواری می‌تواند مورد استقبال عربستان سعودی باشد.

ب - عربستان سعودی امارات کوچک خلیج فارس را منطقه بلاواسطه نفوذ خود می‌شمارد و از دید ریاض، رژیم‌های مشابه رژیم عربستان در این سرزمین‌ها، آسیب‌پذیرند و نیازمند پشتیبانی گسترده.

عربستان سعودی، در فروپاشی این رژیم‌ها، خطر مهمی برای دوام رژیم خود می‌بیند. همین برداشت است که عربستان سعودی را و می‌دارد سیاست حمایت‌گرانه شدیدی نسبت به برخی از این امارات و کشورها دنبال کند. فراتر از این که، همین افسانه پان عربیزم، این منطقه حساس برای عربستان سعودی را، پذیرای نفوذ رقیبان عربستان در دنیای عرب می‌سازد. به این ترتیب، اعمال قدرت نظامی در این منطقه از سوی قدرت‌های عربی چون مصر و سوریه، به مراتب بیشتر از یک کشور غیر عربی - برای مثال ایران - می‌تواند نفوذ عربستان سعودی را در این کشورهای کوچک تحت الشعاع قرار دهد.

ج - از آنجا که بیش از نیمی از پیکره دریای پارس به ایران تعلق دارد و حساس‌ترین نقاط استراتژیک منطقه در کنترل ایران است، و با توجه به این حقیقت که ایران، هم از دید جمعیت و منابع و هم از دید امکانات بالقوه، قدرت اصلی در منطقه است و نیز اینکه امنیت صدور نفت و واردات کالاها از راه خلیج فارس برای ایران جنبه حیاتی دارد، دور نگاه داشتن این کشور از یک سیستم امنیتی زنده و واقعی در خلیج فارس از منظر طبیعی ژئوپولیتیک بی‌بهره است و سبب ایجاد ناامنی دائمی در منطقه خواهد بود؛ کشورهای عربی کرانه‌ای خلیج فارس نمی‌توانند با جدی گرفتن چنین سیستم‌هایی منافع ملی حیاتی خود را برای همیشه با خطر ناامنی مواجه سازند.

چنین است که تشکیلات به اصطلاح اعلامیه دمشق نمی‌تواند یک سازمان امنیتی مؤثر و دربرگیرنده همه خلیج فارس را به وجود آورد. گرچه این تشکیلات می‌تواند به عنوان یک سکوی سیاسی عربی برای ابراز نظرات ویژه‌ای مانند اظهار نگرانی از نپيوستن اسرائیل به قرارداد منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (ان.بی.تی) مفید باشد ولی نمی‌تواند به عنوان «سیستم امنیتی خلیج فارس» پذیرفته شود.

با توجه به عوامل جغرافیایی، اقتصادی و استراتژیک مشترک میان همه کشورهای خلیج فارس، منطقی‌ترین نظام برای پاسداری از امنیت منطقه، سیستمی خواهد بود که همه کشورهای کرانه‌ای را در برگیرد، بدون شرکت هیچ کشور دیگری. وضع عراق در این خصوص، هنگامی

● «جهان عرب» نه یک واحد جغرافیایی است، نه اقتصادی و نه سیاسی، بلکه محیطی است فرهنگی با تفاوت‌های بزرگ اقتصادی، جغرافیایی، سیاسی و استراتژیک میان بخشهای تشکیل دهنده‌اش؛ عرصه‌ای فرهنگی برای ابراز رقابت‌های سیاسی که پس از جنگ جهانگیر دوم بزرگترین عامل ناامنی در خاورمیانه عربی بوده است.

● از آنجا که بیش از نیمی از پیکره دریای پارس به ایران تعلق دارد و حساس‌ترین نقاط استراتژیک منطقه در کنترل ایران است، و با توجه به این حقیقت که ایران، هم از دید جمعیت و منابع و هم از دید امکانات بالقوه، قدرت اصلی در منطقه است، دور نگهداشتن این کشور از یک سیستم امنیتی زنده و واقعی در خلیج فارس، از منظر ژئوپولیتیک بی‌بهره است و سبب ایجاد ناامنی دائمی در منطقه خواهد بود.

● اعلام «نظام نوین جهانی» از سوی ایالات متحده و نتیجه طبیعی آن به گونه افزایش اعتماد به نفس کاذب در میان برخی از عربان خلیج فارس، بویژه کشورهای کوچکتر پشتیبانی شونده از سوی آمریکا، تلاشهایی را در راستای دگرگون کردن چهره جغرافیایی سیاسی و سازمان سرزمینی در خلیج فارس تشویق می‌کند.

منافع سیاسی و اقتصادی حقیقی در خلیج فارس. نه مصر از مصرف‌کنندگان عمده نفت خلیج فارس است و نه سوریه. بزرگترین حساسیت استراتژیک خلیج فارس، امنیت صدور نفت و گاز منطقه است که نبود چنین امنیتی به دشواری می‌تواند بر امنیت مصر یا سوریه اثری مستقیم گذارد. با توجه به این شرایط است که مصر می‌کوشد درگیری خود در سیستم امنیتی پیشنهاد شده از سوی ایالات متحده برای خلیج فارس را براساس پیوندهای بین‌العربی توجیه کند و این که «امنیت همه عربها واقعی یکپارچه است»^۷. چنین ادعایی، بدیهی است که از منظر جغرافیایی بی‌بهره است. با توجه به اینکه تاریخ شهادت می‌دهد عربان پیوسته بزرگترین منبع ناامنی برای عربان بوده‌اند، اعتبار اندکی برای افسانه «پان عربیزم» باقی می‌ماند، چه رسد به این ادعا که امنیت همه عربها «واقعی یکپارچه» است. حتی اگر بخواهیم اصطلاح واقع‌گرایانه‌ای چون اصطلاح «جهان عرب» را در نظر بگیریم، نمی‌توانیم چشم بر این حقیقت ببندیم که این اصطلاح نه بازگوینده یک محیط جغرافیایی هماهنگ است و نه یک ساختار سیاسی یا اقتصادی متجانس که بتوان براساس آن از یکپارچه بودن واقعت امنیت همه عربها سخن گفت. به بیان دیگر، «دنیای عرب» نه یک واحد جغرافیایی است، نه اقتصادی و نه سیاسی، بلکه یک محیط فرهنگی است با تفاوت‌های بزرگ جغرافیایی، اقتصادی، سیاسی و استراتژیک میان بخشهای تشکیل دهنده‌اش یک عرصه فرهنگی برای ابراز رقابت‌های سیاسی که در دوران پس از جنگ جهان‌گیر دوم بزرگترین عامل ناامنی در خاورمیانه عربی بوده است. به هر حال، با وجود این ادعاهای پان عربیستی، پیشرفت اندکی در راه تحقق سیستم امنیتی مذکور در اعلامیه دمشق برای خلیج فارس حاصل شده است. در حقیقت، مهمترین عامل بازدارنده،

تعیین حدود و نشانه‌گذاری مرزها، معمولاً نیازمند رضایت طرف‌های درگیر است. در این مورد، کسی خواستار رضایت عراق نشد؛ شاید در این مورد ویژه، شورای امنیت می‌توانست استثنائاً، از دید حقوقی، به خود این حق را بدهد که برای برقرار کردن امنیت در منطقه از «همه امکانات ضروری» بهره‌گیرد و مرز تعیین و نشانه‌گذاری شده تازه‌ای را به عراق تحمیل نماید.^{۱۲} این کار سازمان ملل متحد، از دید حقوقی البته قابل بحث است، ولی در این نکته تردیدی نیست که توافق اجباری عراق با این کار و چالش‌های زیر زبانی نسبت به نتایج این اقدام سازمان ملل متحد، مسلماً، بیشتر مشکل خواهد آفرید تا حل مشکل کرده باشد.

برسش نهایی این است که آیا یک عراق سربرآورده از نگون‌بختی‌های کنونی، این مرزها و مرزسازی‌ها را در آینده نیز به رسمیت خواهد شناخت، یا اینکه بهانه حقوقی همه‌پسندی به عمد برایش درست شده است که ایالات متحده را ناچار سازد نیروهای نظامی‌اش را برای همیشه، به عنوان ضامن دوام این مرزهای تحمیل شده، در منطقه نگاهدارد؟

ب - کشمکش‌های عربستان و یمن برای دگرگون کردن سازمان سرزمینی در جنوب شبه جزیره

جمهوری یمن که در سال ۱۹۹۰ از یکپارچه شدن دو یمن شمالی و جنوبی پیشین به وجود آمده، هرگز از سوی ایالات متحده و یاران منطقه‌ایش در اتحادیه نظامی ۹۱-۱۹۹۰، به خاطر ابراز همدردی صنعا با بغداد در شورای امنیت سازمان ملل متحد و بیرون از آن، بخشیده نشده است. براساس این پیشینه، توجه همگان به شماری از تحولات در سال‌های دهه ۱۹۹۰ در رابطه با یمن جلب شد؛ تحولاتی که احتمالاً دگرگون کردن جغرافیای سیاسی جنوب شبه جزیره عرب را، در جایی که عربستان سعودی و یمن هرگز مرزهای مشخصی نداشته‌اند، هدف قرار داده بود. پس از چند نوبت زدوخورده مرزی در دهه ۱۹۲۰، سعودی‌ها توانستند در سال ۱۹۳۴ با امام یحیی، رهبر وقت یمن، وارد قول و قرارهایی شوند که به موجب آن مناطق پراهمیت عسیر، نجران و جیزان به کنترل سعودی‌ها درآمد. مقرر شد که این قول و قرارها پس از چهل سال و پس از آن هر بیست سال یک بار تجدید گردد،^{۱۳} گرچه یمنیان هرگز دعوی حقوقی خود را نسبت به حاکمیت بر این سرزمین‌ها ترک نکردند.

سرزمین‌های مورد اختلاف دو کشور، بیش از این مناطق است و بخش‌های بزرگی از حضرموت را نیز شامل می‌شود.

در سال ۱۹۵۵ سعودیان سرزمین‌هایی را در ژرفای جنوب مدعی شدند که یمنیان بخشی از سرزمین‌های بی‌گفت‌وکوی خود می‌دانستند.^{۱۴} گفته می‌شود که این سرزمین‌ها از ذخایر نفت و گاز بزرگی برخوردار است که، اگر در سطح وسیع تولید شود، وسایل ضروری را فراهم می‌آورد تا یمن - با ۱۴ میلیون جمعیت که از جمعیت مجموع کشورهای شبه جزیره عرب بیشتر است - توان سیاسی و استراتژیک چشمگیری به دست خواهد آورد که تنها توان عربستان سعودی قابل مقایسه با آن خواهد بود. تردیدی نیست که این احتمال، همراه با گرایش کلی یمن به سوی نظام پارلمانی، سبب نگرانی عربستان سعودی و عاملی برای تهدید وضع موجود سیاسی - استراتژیک در شبه جزیره عرب تلقی خواهد شد؛ وضعی که هم‌اکنون به سود محور «محافظه‌کاری شبه جزیره‌ای - منافع باختر زمینیان» است.

برخورد‌های مرزی میان سعودیان و یمنیان در گذشته چندبار روی داده که مهم‌ترین آن در سال ۱۹۶۹ بوده و اگر دیگران دخالت نمی‌کردند، سعودیان با شکست شرم‌آوری روبرو می‌شدند و جیزان را از دست

قطعی خواهد بود که آن کشور مفاد همه قطعنامه‌های شورای امنیت سازمان ملل متحد را، در رابطه با دو جنگش با ایران و کویت، تماماً اجرا کرده باشد. یک عامل مهم در راستای ایجاد این تشکیلات، به رسمیت شناختن منافع طبیعی و مشروع جهان مصرف‌کننده نفت در این منطقه است که نمی‌تواند چیزی جز تضمین تداوم صدور نفت و گاز منطقه و دیالوگی باشد که باید از راه مکانیزم بازارهای بین‌المللی انرژی برای این تضمین صورت گیرد.

۳- تلاش برای دگرگون ساختن سازمان سرزمینی و مرزها در منطقه

اعلام «نظام نوین جهانی» از سوی ایالات متحده و نتیجه طبیعی آن به گونه افزایش اعتماد به نفس غیر واقعی میان برخی از عربان خلیج فارس، به ویژه میان کشورهای کوچک تریپشتیبانی‌شونده از سوی ایالات متحده، سبب تشویق تلاش‌هایی در راستای دگرگون کردن چهره جغرافیای سیاسی و سازمان سرزمینی در خلیج فارس شده است. دست کم سه نمونه از این تلاش‌ها را در منطقه می‌توان یادآور شد:

الف - مرزسازی‌های سازمان ملل متحد

از دید جغرافیای سیاسی و حقوق بین‌المللی، یکی از پی‌آمدهای بحران کویت، تلاش شورای امنیت سازمان ملل متحد در زمینه تعیین و نشانه‌گذاری مرزهای بین‌المللی میان کویت و عراق بوده است.

گرچه مرزهای این دو کشور براساس تبادل نامه‌هایی در سال ۱۹۲۳ تعیین و در سال‌های ۱۹۳۲ و ۱۹۶۳ تأیید شده^{۱۵}، لکن خطوط تعیین شده از قاطعیت بی‌بهره بوده است. کویتیان مدعی هستند که پس از درگیر شدن جنگ میان ایران و عراق (۸۸-۱۹۸۰)، عراقیان سه مایل در خاک کویت پیش رفته و یک پاسگاه مرزی ساخته‌اند و به عنوان «عمل انجام شده» آن را مرز دائمی دو کشور شناخته‌اند.^{۱۶} کویتیان در سال‌های ۱۹۷۲ و ۱۹۷۴ نیز ادعاهای مشابهی مطرح کرده بودند. گذشته از این که این ادعاها بازگوینده واقیعت‌هاست یا نه، صرف تجاوز عراق به خاک کویت در اوت ۱۹۹۰ و برهم خوردن مرزها میان دو کشور، تعیین و برقراری حقوقی و رسمی مرزها میان آن دو را ضرورت بخشید. در این خصوص، سازمان ملل متحد از شورای امنیت خواست کمیسیونی برای تعیین مرز میان عراق و کویت ایجاد کند تا خطوط مرزی را میان دو کشور مشخص و نشانه‌گذاری نماید. ایجاد این کمیسیون (UNIKBDC) و کار مرزسازیش براساس مفاهیم مبهمی صورت گرفت که در قطعنامه ۶۸۷ شورای امنیت سازمان ملل متحد (۱۹۹۱) گنجانده شده بود. آن بخش از قطعنامه که مورد استفاده و استناد قرار گرفت حکایت از آن داشت که: «کشورهای عضو که با کویت همکاری دارند... برای برقرار ساختن صلح بین‌المللی و امنیت در منطقه... از همه امکانات ضروری بهره خواهند گرفت...».

به هر حال، کمیسیون مرزی سازمان ملل متحد وظیفه‌اش را در سال ۱۹۹۳ به پایان برد و نتایج کار را انتشار داد. در نتیجه کار این کمیسیون، دگرگونی‌های چشمگیری در مرزهای پیشین دو کشور به وجود آمد که مهمترینش دادن بخش حساسی از منطقه استراتژیک و پراهمیت ام‌القصر (تنها پایگاه دریایی عراق در خلیج فارس) به کویت بود. به این ترتیب آشکار است که کار کمیسیون سازمان ملل از مرحله تعیین مرز - به معنی واقعی کلمه - گذشته و وارد مرحله دگرگون کردن سازمان سرزمینی و چهره جغرافیای سیاسی در گوشه شمال باختری خلیج فارس شده است. در نتیجه فشارهای شورای امنیت سازمان ملل متحد بود که عراق روز ۱۰ نوامبر ۱۹۹۴ مرزهای جدید با کویت را به رسمیت شناخت.^{۱۷}

دلار خسارت برجای گذارد.^{۱۸} گزارش‌های مفصل خبرگزاری‌های باخترزمین حکایت از نگرانی سعودیان در این اوضاع و دادن حمایت مالی و تسلیحاتی به جدایی خواهان داشت. این بحران در آغاز ماه ژوئن گسترش دهشت‌انگیزی پیدا کرد و در پایان آن ماه به آخر رسید. به عنوان آخرین دست‌آویز، عربستان سعودی کوشید يك آتش‌بس تجویز شده از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد را در جنگ داخلی یمن برقرار سازد تا از سقوط کامل جدایی خواهان جلوگیری شود. این تلاش سعودیان نتوانست قرین پیروزی گردد.

شکست جنبش جدایی خواهی در جنگ‌های داخلی یمن، شکستی برای «ژئوپولیتیک شبه جزیره‌ای» عربستان سعودی تلقی شد.^{۱۹}

کشورهای عضو شورای همکاری خلیج فارس که، به سفارش سعودیان، در به رسمیت شناختن جدایی خواهان به عنوان «دولت یمن جنوبی» شتاب کرده بودند، سرخورده شدند و «یاد گرفتند که در آینده، پیش از سر فرود آوردن در برابر سیاست‌های منطقه‌ای عربستان سعودی، بیشتر بیندیشند».^{۲۰} کشمکش سرزمینی میان یمن و عربستان سعودی همچنان ادامه دارد و برخوردهای نظامی مرزی میان دو طرف در زمستان گذشته (۹۵-۱۹۹۴) گزارش شده است.

ج- ادعاهای سرزمینی امارات عربی متحده نسبت به جزایر تنب و ابوموسی

در فضای سیاسی کاملاً دگرگون شده جهانی و منطقه‌ای بود که امارات عربی متحده در سال ۱۹۹۲ ادعاهای سرزمینی خود را نسبت به جزایر تنب و ابوموسی، در نزدیکی تنگه هرمز، همراه با جنجال مطبوعاتی بی‌سابقه‌ای مطرح ساخت.

این جزایر که از سال ۱۹۷۱ در کنترل ایرانیان است، از سوی مقامات استعماری هند بریتانیا، به نمایندگی از سوی امارات، در سال ۱۹۰۳ «غصب»^{۲۱} و در سال ۱۹۷۱، پس از ۶۸ سال مبارزه و نزدیک يك سال گفتگو، به ایران «بازگردانده شد».^{۲۲} امارات عربی متحده مدعی است که این جزایر از «دوران‌های به یاد نیامدنی تاریخ»^{۲۳} به آن تعلق داشته و ایرانیان آنها را در اواخر سال ۱۹۷۱ «اشغال» کرده‌اند.

تحولات سال ۱۹۷۱، به هر حال، شامل تفاهم‌نامه‌ای می‌شود که با نظارت بریتانیا به نمایندگی از سوی امارات، به امضای ایران و شارجه - مدعی پیشین جزیره ابوموسی - رسیده است. این تفاهم‌نامه اعمال حاکمیت مشترک ایران - شارجه، بر اساس تقسیم شمال - جنوبی جزیره، را تجویز می‌کند.^{۲۴} همچنین، ایرانیان معتقدند که گفتگوهای سال ۱۹۷۱ ایران و انگلیس به بازگشت بی‌چون و چرای دو جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک، واقع در بخش ایرانی اب‌های خلیج فارس، به ایران منجر شده است. این جزیره‌ها روز ۳۰ نوامبر ۱۹۷۱ به اختیار ایران درآمد. شکایت عراق، لیبی، الجزایر و یمن جنوبی پیشین به شورای امنیت سازمان ملل متحد منتج به تشکیل جلسه شورا در تاریخ ۹ دسامبر ۱۹۷۱ شد و شورا بدون هرگونه اعتراضی تصمیم گرفت موضوع این شکایت را نادیده گیرد.^{۲۵} امارات عربی متحده و کویت نیز در این جلسه نماینده داشتند.

بدون شك، آنچه امارات عربی متحده را وسوسه کرد تا ادعا نسبت به این جزایر را با جنجال فراوان در سپتامبر ۱۹۹۲ مطرح سازد، اثر روانی ناشی از چند دگرگونی بود: اقدام نظامی بی‌سابقه ایالات متحده بر ضد عراق در کویت؛ حضور نظامی فزاینده ایالات متحده در منطقه؛ و ابراز پشتیبانی بی‌چون و چرای ایالات متحده از دوستان آن کشور در خلیج فارس در اختلافات سرزمینی شان با کشورهایی که «بد»های منطقه

● آنچه امارات عربی متحده را وسوسه کرد که ادعای خود نسبت به جزایر ایرانی را در سپتامبر ۱۹۹۲ با جنجال فراوان مطرح سازد، اثر روانی ناشی از چند رویداد و دگرگونی بود: اقدام نظامی بی‌سابقه ایالات متحده بر ضد عراق در کویت؛ حضور نظامی فزاینده آمریکا در منطقه؛ و ابراز پشتیبانی بی‌چون و چرای واشینگتن از دوستانش در خلیج فارس در اختلافات سرزمینی شان با کشورهایی که «بد» خوانده می‌شدند، یعنی عراق و ایران!

● در بررسی توازن نیروها در يك منطقه، تنها حجم و گستردگی قوای نظامی شرط نیست، بلکه توان و استعداد رزمی یا دفاعی کشورها را نیز باید در نظر گرفت. همچنین، امکانات جمعیتی، اقتصادی، استراتژیک و جغرافیایی کشورها و نیز استعدادهای بالقوه آنها باید مورد توجه باشد. موقع برتر جغرافیایی ایران در منطقه، به هیچ‌رو اجازه برتری استراتژیک دیگران نسبت به ایران را نمی‌دهد، مگر آنکه توصیف جغرافیایی منطقه دگرگونی بنیادی یابد که آن هم عملی نیست.

می‌دادند.^{۱۵} سال‌های ۱۹۸۰، ۱۹۸۴ و ۱۹۸۹ شاهد برخوردهای پراکنده‌ای میان دو همسایه بود. در سپتامبر ۱۹۹۱ رئیس‌جمهور یمن روی صفحه تلویزیون ظاهر گردید و حل مسائل سرزمینی و مرزی یمن با دو همسایه‌اش، عربستان سعودی و عمان، را خواستار شد.^{۱۶} وی همچنین اعلام کرد که يك کمیته یعنی برای تعیین مرز تشکیل شده است.

این کمیته مرزهای مورد اختلاف یمن با عمان را در اکتبر ۱۹۹۲ تعیین کرد و رسمیت داد.^{۱۷} در زمستان ۹۲-۱۹۹۱ تماس‌هایی غیر رسمی میان یمن و عربستان سعودی صورت گرفت که نتیجه‌ای به بار نیاورد. در ماه مارس ۱۹۹۲، عربستان سعودی در نامه‌هایی خطاب به شرکت‌های نفتی آمریکایی عمل‌کننده در مناطق مرزی مورد بحث، مدعی شد که منطقه عملیات آنها سرزمین‌های مورد ادعای عربستان سعودی است. هر دو دولت ایالات متحده و یمن به کمپانی‌ها گفتند که نامه‌های عربستان سعودی را نادیده گیرند و کار خود را ادامه دهند. این مسئله سبب دیدار نمایندگان دو کشور در چند نوبت شد که باز نتوانست زمینه را آماده آغاز گفت‌وگوهای مرزی میان دو کشور سازد. در نتیجه، سعودیان دوباره نامه‌هایی به کمپانی‌های نفتی نوشتند و ادعاهای قبلی را یادآور شدند ولی نامه‌هایشان دوباره مورد بی‌اعتنایی قرار گرفت. چند ماه بعد، یمن دچار جنگ داخلی خطرناکی شد. رهبران یمن جنوبی پیشین سلاح به دست گرفتند و به نبرد رهبران یمن شمالی پیشین رفتند، به امید اینکه به دوران دوپارچگی یمن بازگردند و یمن جنوبی مرده را جانی دوباره دهند.

این جنگ داخلی که روز ششم ماه مه ۱۹۹۴ آغاز شد، تا آخر ماه ژوئن آن سال به درازا کشید و حدود پنج هزار کشته و نزدیک ده میلیارد

prospects of American Diplomacy in the Middle East», address delivered to the World Affairs Council, Los Angeles, November 30, 1993, p.2.

6. Middle East Economic Digest, London, December 9, 1994.
7. Radio Cairo quoting Egyptian Foreign Minister, July 1991, as appeared in the Echo of Iran, Vol. XXXIV, No. 7 (42), July 1991, p.4.

۸. تشکیلات به اصطلاح شش + دو در فوریه ۱۹۹۵ اعلام کرد: «این حقیقت که اسرائیل همچنان زیر چتر قرارداد منع گسترش سلاحهای هسته‌ای نیست... با ایدۀ به دست آوردن امنیت، صلح، ثبات و پیشرفت در منطقه... هماهنگی ندارد».

The Guardian, London Tuesday february 7, 1995, p. 10.

۹. برای آشنایی بیشتر با این پیشینه‌ها نگاه کنید به نوشته پیروز مجتهدزاده «نگاهی به جغرافیای سیاسی کویت و عراق»، ماهنامه اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال پنجم، شماره ۴۱-۴۲، تهران زمستان ۱۹۹۰، صفحه‌های ۲۲ تا ۲۸.

۱۰. گفته‌های شیخ سعود الصباح، وزیراطلاعات کویت، در سمینار «مرزهای سازمان ملل متحد برای عراق و کویت»، با شرکت نگارنده، مرکز مطالعات ژئوپولیتیک و مرزهای بین‌المللی دانشگاه لندن، ۲۴ فوریه ۱۹۹۴.

11. Echo of Iran, Vol. XXXII, No. 80, November 1994, p.8.

12. Mauris Mendelson's contribution to the CRC seminar on Kuwait - Iraq boundary commission, SOAS 24 February 1994.

۱۳. برای آشنایی بیشتر با این پیشینه‌ها نگاه کنید به نوشته دکتر اصغر جعفری ولدانی، «عربستان سعودی: نگاه به یمن»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، سال هفتم، شماره ۶۹-۷۰، خرداد و تیرماه ۱۳۷۲، صفحه ۴۸ تا ۵۶.

14. Richard Schofield, ed., «Territorial Foundation of the Gulf States», UCL press, London 1994, p. 24.

15. A. Alikhani, ed. «The Shah and I», the Confidential Diary of Iran's Royal Court 1969- 1977, by Asadollah Alam, IB Tauris, 1991, p. 104.

16. Middle East Economic Survey, A9, 23 September 1991.

۱۷. سرزمین‌های مرزی میان یمن و عمان برای سال‌ها عرصۀ کشمکش‌ها و نبردهای گوناگون دو کشور و جدایی خواهان ظفار بود. اسناد قرارداد مرزی میان یمن و عمان که روز اول اکتبر ۱۹۹۲ مبادله شد، مرزهای خشکی و دریایی دو کشور را تعیین کرده است. این قرارداد در ده ماده تنظیم شده و مرز خشکی دو کشور را خطی مستقیم دانسته که از رأس ضربت علی در خلیج عدن آغاز می‌شود، از منطقه جروت می‌گذرد، و در نقطه‌ای با عرض شمالی ۱۹۰ درجه و طول شرقی ۵۲ درجه پایان می‌گیرد.

Middle East Economic Survey, A8, 12 October 1992.

خط مرزی عمان و عربستان سعودی که روز ۱۲ مارس ۱۹۹۲ رسمیت پیدا کرده، در حقیقت برابر با خط ریاض است که در سال ۱۹۵۵ مورد توافق عربستان سعودی و بریتانیا قرار گرفته بود.

18. Echo of Iran, Vol. XXXII, No. 76, p. 28.

۱۹. اصطلاح «ژئوپولیتیک شبه جزیره‌ای» برای بیان گرایش‌های ژئوپولیتیک سعودیان در شبه جزیره عرب انتخاب شده است. این گرایش‌ها متکی برخواست‌های ژئوپولیتیک جنبش‌های وهابی‌گری در قرون ۱۸ و ۱۹ است که ایجاد حکومتی یکپارچه از همه مردم شبه جزیره عرب را هدف داشت.

۲۰. روزنامه سلام، تهران ۲۰ ژوئیه ۱۹۹۴ (۲۹ تیر ماه ۱۳۷۳)، به نقل از وزیرخارجۀ قطر.

۲۱. «گزیده اسناد خلیج فارس»، انتشار دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجۀ جمهوری اسلامی ایران، جلد نخست، تهران ۱۹۸۹ (۱۳۶۸)، صفحه ۲۶۵.

22. Pirouz Mojtahed - Zadeh, «political Geography of the Strait of Hormuz», SOAS publication, University of London, 1991, pp. 19-23.

23. UAE position paper to the United Nations, October 1992.

24. For more detail, see pirouz Mojtahed - Zadeh's «political Geography and History of the Island of Abu Musa», in the Iranian journal of International Affairs, Vol. IV, Nos. 3&4, Fall /Winter 1992.

25. UN Monthly Chronicle, january 1972, records of the month of December 1971, Vol. IX, No. 1, p. 48.

۲۶. برای مثال نگاه کنید به مصاحبۀ نشریۀ سیاسی «ایران فردا»، چاپ تهران، با پیروز مجتهدزاده، سال سوم، شماره ۱۵، تهران - مهر و آبان ۱۳۷۳، صفحه‌های ۳۳ تا ۳۹.

خوانده می‌شدند، یعنی ایران و عراق. این دگرگونی‌ها اعتماد به نفس خارج از اندازه و بی‌تناسبی در کوچک‌ترهای خلیج فارس در برابر بزرگ‌ترها پدید آورد.

آنچه امارات عربی متحده را واداشت تا این چالش سرزمینی را مطرح کند، گزارش‌های اوت و سپتامبر ۱۹۹۲ بود در این باره که مقامات ایرانی از ورود گروهی از بیگانگان که در استخدام امارات بودند به جزیره ابوموسی جلوگیری کرده‌اند. ایرانیان نمایندگانی برای گفتگو به ابوظبی روانه کردند، ولی رهبران امارات ترجیح دادند ادعای حاکمیت کامل بر هر سه جزیره را در کنفرانس سران و کنفرانس وزیران خارجه شورای همکاری خلیج فارس، کنفرانس وزیران خارجه به اصطلاح شش + دو، شورای اتحادیه عرب، و به گونه‌یک عرض حال، در سازمان ملل متحد (اکتبر ۱۹۹۲) مطرح سازند و موضوع را رنگ سیاسی بزنند و جنبه بین‌المللی به آن ببخشند.

برخی از ناظران سیاسی در ایران بر این گمانند که یک توطئه آمریکایی در پشت ادعاهای امارات عربی متحده نهفته است. این گروه باور دارند که هدف توطئه یاد شده جدا ساختن این جزایر حساس استراتژیک از ایران است به نام امارات عربی متحده ولی در حقیقت برای استفاده نظامی ایالات متحده در راستای اعمال کنترل امنیتی آمریکا بر تنها راه ورودی و خروجی خلیج فارس.^{۲۶} البته مدرک یا نشانه‌ای در دست نیست که این سوءظن را تأیید نماید. ایالات متحده ثابت کرده است که در صورت لزوم می‌تواند انبوهی از نیروهای نظامی را در کوتاه‌ترین زمان به منطقه منتقل کند، هم‌اکنون حضور نظامی درخور توجهی در منطقه دارد و یگان‌های دریایی بر اهمیتی همچون پایگاه‌های شناور (ناوهای هواپیما) در نزدیکی‌های منطقه مستقر ساخته که، در مجموع، به اندازه کافی برتری نظامی ایالات متحده را در خلیج فارس به وجود می‌آورد نیازی نیست که آن کشور به دنبال دست و پا کردن امتیازات سرزمینی در این جزایر خود را، بدون داشتن نیازی حتمی، درگیر مشاجرات سرزمینی ابدی با ایران کند.

به هر حال، هم‌اکنون، آرامشی نسبی بر این موضوع حاکم است. علل اصلی این آرامش را چنین می‌توان دسته‌بندی کرد: تلاش گسترده ایرانیان برای انتشار اسناد تاریخی و حقوقی که حاکمیت و مالکیت ایران را بر این جزایر ثابت می‌کند؛ از میان رفتن استحکام پیشین در روابط و پیوندهای درونی در شورای همکاری خلیج فارس، چنان که عربستان سعودی - یکی از تحریک‌کنندگان امارات متحده در این ماجرا - مواضع محکم پیشین خود را تا حدود زیادی رها کرده است؛ عدم ابراز پشتیبانی یا علاقه عملی از سوی دیگر عربان و کشورهای باختر زمین نسبت به این ادعا و چالش سرزمینی امارات متحده در برابر ایران.

یادداشت‌ها

1. «poor Vs Rich; A New Global Conflict», Time, December 22, 1975, pp. 34-42.

2. peter J. Taylor, «political Geography», 2nd ed., Longman 1989, p. 4.

3. Saul B. Cohen, «Geography and politics in a World Divided», 2nd ed., Uxford U.P.: New York 1973.

4. Saul B. Cohen, «The Emergency of a New Second Order of power in the international System», in «Nuclear and Near - Nuclear Countries», ed. Marwan, Schulz, Cambridge, MA 1976, p. 20.

5. Edward p. Djerejian, «War and peace; the problems and